

# تازه‌های منابع مملوک درباره شرح حال رشیدالدین\*

• ریون آمینای - پریس\*\*

ترجمه: دکتر جواد عباسی

عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد

زندگی و آثار رشیدالدین فضل‌الله بن ابی‌الخیر الهمدانی مدت‌هاست توجه پژوهشگران را جلب کرده و موضوع مطالعات بسیاری بوده است. این مطالعات عموماً بر پایه آثار خود رشیدالدین و دیگر منابع فارسی که در دوره حکومت ایلخانی نوشته شده‌اند، می‌باشند. فقط به ندرت به دسته دیگری از منابع که ممکن است پرتو بیش‌تری بر این شخصیت جالب بیفکنند، مراجعه شده است. این منابع، آثار تاریخی - عربی هستند که در قلمرو سلطنت مملوک مصر و سوریه تألیف شده‌اند. این‌ها در بردارنده مطالبی هستند که به طور مستقیم از سوی مأموران و اتباع سلاطین مملوک نقل شده و مهم‌تر از آن حاوی اطلاعات رسیده از آن سوی مرزها توسط مسافران و مهاجرانی است که به ویژه در سال‌های پس از جنگ مملوک - ایلخانی (۱۳۲۰ م) به این قلمرو وارد شده‌اند. نویسندگان مملوک چهره‌ای تا حدودی متفاوت، نه الزاماً منفی، با آن چه در منابع فارسی یافت شده از رشیدالدین ارائه می‌کنند. [به وسیله این منابع] ما با جنبه‌هایی از شخصیت و فعالیت‌های این مورخ - وزیر نامدار که نویسندگان ایران، از جمله خود رشیدالدین از آن‌ها غفلت کرده‌اند، آگاه می‌شویم. در این جا ما همچنین مطالبی می‌یابیم که با اطلاعات یافت‌شده در منابع فارسی تطابق دارد. بالاخره آن که جالب خواهد بود که بدانیم معاصران رشیدالدین و نویسندگان یکی دو نسل بعد در قلمرو مملوکان به رشیدالدین سیاستمدار و دانشمند، چگونه می‌نگریسته‌اند.

مطمئناً نادرست است که بگوئیم هیچ یک از منابع مملوک برای بررسی شرح حال رشیدالدین مورد بهره‌برداری قرار نگرفته‌اند.



سکه درهم، ضرب قاهره، دوره  
برکه خان (۱۳۷۹-۱۳۷۷ م. /  
۶۷۸-۶۷۶ م.)

منابع مملوک، آثار تاریخی عربی هستند که در قلمرو سلطنت مملوک مصر و سوریه تألیف شده‌اند. این‌ها در بردارنده مطالبی هستند که به طور مستقیم از سوی مأموران و اتباع سلاطین مملوک نقل شده و مهم‌تر از آن، حاوی اطلاعات رسیده از آن سوی مرزها توسط مسافران و مهاجرانی است که به ویژه در سال‌های پس از جنگ مملوک - ایلخانی (۱۳۲۰ م.) به این قلمرو وارد شده‌اند

بارگاه مغولان پس از پیروزی در جنگ، از نسخه خطی  
جامع التواریخ، کتابخانه سلطنتی نیویورک



نخستین یادی که از  
رشیدالدین می‌شود در ارتباط  
با تکاپوهای عالم مشهور  
شامی، ابن تیمیه برای دیدار  
غازان است که به منظور شکایت  
از چپاول مردم بومی توسط  
مغولان برخلاف وعده ایلخان،  
صورت می‌گرفت... ابن تیمیه  
توانست درباره این موضوع با  
دو وزیر غازان - سعدالدین  
ساوجی و رشیدالدین -  
صحبت کند.

پیش از این مطالب مدخل‌های مربوط به او در فرهنگ‌نامه‌های شرح حال نویسی مملوک استفاده شده است.<sup>۱</sup> اطلاعاتی که بدین ترتیب استخراج شده به طور مقدماتی برای برآورد عمومی از شخصیت و فعالیت‌های او به علاوه چگونگی قتل وی مفید است. این‌ها موضوعات مهم و جالبی هستند و من به آنها باز خواهم گشت. نخست بر روی اطلاعات مربوط به رابطه رشیدالدین با غازان متمرکز می‌شوم. سپس به تعدادی مدارک منحصر به فرد مرتبط با فعالیت‌های وی در سوریه در سال ۱۳۰۰ طی تسخیر شهر (دمشق)، به علاوه نقش او در حمله نافرجام مغول به رجبه در سال ۱۳۱۲ خواهم پرداخت. بالاخره، کوشش خواهم کرد، بعضی نتیجه‌گیری‌های عمومی درباره حیطة فکری دربار ایلخانی در دوره غازان بر پایه آن چه از منابع مملوک در خصوص فعالیت‌ها و علایق رشیدالدین فهمیده می‌شود، انجام دهم. احتمال زیاد دارد که من در مقابله مطالب مربوط به رشیدالدین که در حجم وسیعی از منابع تاریخی مملوک یافت شده، توفیق نیافته باشم. تحقیق بیش تر مطمئناً به کشف مدارک تکمیلی منجر خواهد شد.

با نگاه به بعضی اطلاعات درباره رشیدالدین از یک فرهنگ شرح حال نویسی، اما نه از مدخل مربوط به خود او شروع می‌کنم. در فرهنگ‌های شرح حال نویسی مملوک، یافتن مدارک مهم درباره یک شخصیت در گزارش‌های مربوط به دیگران موضوعی غیر معمول نیست. به همین ترتیب است که ما به اخباری درباره رشیدالدین و رابطه او با غازان خان در مدخلی طولانی در الوافی بالوفیات<sup>۲</sup> خلیل بن ایبک الصفدی برمی‌خوریم.

صفدی می‌نویسد، شمس‌الدین اصفهانی، دانشمند ایرانی که احتمالاً در اوایل دهه ۱۳۲۰م.<sup>۳</sup> به سلطان نشین (مملوک) مهاجرت کرده بود، نقل کرد که غازان یک میلیون دینار برای نوشتن کتابی به نام خودش به رشیدالدین (در متن: خواجه رشید) پرداخت کرد. این کتاب احتمالاً تاریخ مبارک غازانی یعنی هسته اصلی جامع التواریخ، باشد که بنا به اظهار خود رشیدالدین به درخواست غازان تألیف شد.<sup>۴</sup>

صفدی اضافه می‌کند که رشیدالدین از این پول برای خرید یک قطعه زمین بایر استفاده کرد که به اندازه نصف پولی که برای آن پرداخت، می‌ارزید. رشیدالدین زمین را دوباره آباد کرد و بدین ترتیب ارزش آن چند برابر شد.<sup>۵</sup> این مدرکی جالب است، زیرا ممکن است دلیل بر این باشد که بخش اصلی کار رشیدالدین در زمان پادشاهی غازان و بنابراین چند سال زودتر از آن چه که فکر می‌شده است، تمام شده باشد.<sup>۶</sup>

از بخت بد یا خوب در هر حال این مدرک آن طور که به نظر

می‌رسد، قطعی نیست. در شق دیگری از این گزارش که در اثر شرح حال نویسی دیگر صفدی، اعیان العصر یافت شده، منبع این مدرک ابن افضل الله العمری، معاصر و همکار صفدی ذکر شده است.<sup>۷</sup> در حقیقت العمری خود این داستان را به طور بسیار متفاوتی به نقل از همان مأخذ اصلی یعنی اصفهانی در بخش مغولان کتابش - مسالک الابصار فی ممالک الامصار - آورده است. او به ما می‌گوید که رشیدالدین (در متن، خواجه رشیدالدین) کتاب را که نام آن مشخص نیست، به الجایتو هدیه کرد و یک میلیون دینار دریافت داشت.<sup>۸</sup> با این پول رشیدالدین مال و ملکی خرید که ارزش آن سه برابر مبلغ پرداخت شده بود. براساس این منبع این دارایی هنوز متعلق به بازماندگان او بوده است.<sup>۹</sup> بنابراین ما می‌بایست از میان دو روایت از یک ماجرا یکی را انتخاب کنیم، یکی از سوی صفدی به استناد العمری و دیگری آن که به طور مستقیم توسط خود العمری بیان شده است. هر دو روایت در ظاهر به گزارش اصلی اصفهانی برمی‌گردند.

سکه زر، صورت امامزاده و غیره  
سلطان بهمن (۱۲۷۷-۱۲۶۰ م)  
(۶۷۳-۶۵۸ هـ)



بیش تر چنین برمی آید که باید شکل دوم داستان را قبول کنیم، نه فقط به خاطر این که نظر منطقی می بایست، روایت متقدم را بر روایت دست دوم ترجیح داد، بلکه هم چنین به این دلیل که مفاد گزارش المصری که رشیدالدین کتابش را به الجلائری و نه غازان هدیه کرده، توسط منابع ایرانی تأیید می شود.<sup>۱۱</sup> با این که این اطلاعات به ویژه از منظر نقد منابع مملوک سوخته است، نتیجه چندان هم زیر و رو کننده نیست. در هر حال صفی مظارک منحصر به فرد بیش تری در باره مناسبات ویژه میان غازان و وزیرش به دست می دهد. صفی در حالی که ظاهراً هم چنان از شمس الدین اصفهانی نقل قول می کند، می نویسد براساس آن چه رشیدالدین به او (اصفهانی) گفته، غازان به طور ذاتی و فطری و نه به خاطر ممارست یا مطالعه آثار، در علوم عقلی صاحب نظر بوده است. (و کان له نظر فی المقولات بی ما یقولوه له خواجه رشید و بی غریز (و بفرزه) فیه و فطر لا بلاشغال و نظر فی مباحث). رشیدالدین تنها کسی بود که غازان خان بدو اعتماد داشت. او مشاور، دوست، همسفر، همراه، پزشک و آشپز غازان بود. غازان جز از دست او و پسرش نمی خورد، آن ها برای وی غذا را در ظروف نقره می پختند و آن را با ملاقه داخل سینی ها و پیاله های طلائی می ریختند و خودشان برای او می بردند. خواجه رشید آن را برای او قسمت می کرد و با دست خودش به او می خوراند. به این منظور خواجه از عایدات دو شهر به علاوه دریافتی اضافی بسیار استفاده می کرد. خواجه رشید چیزهایی از خان می دانست که هیچ کس دیگر از آن ها خبر نداشت.<sup>۱۲</sup> ممکن است در بدو امر به ذهن انسان عجیب بیاید که چرا شخصیت قدرتمندی مانند رشیدالدین وقت خود را به عنوان یک آشپز تشریفاتی سپری می کرده است. در این صورت باید یادآوری کرد که آشپز در خاندان امپراتوری، یا همان باورچی مغولی، مقامی بسیار ارزشمند و والا مرتبه در دربار مغول بود. هم چنان که پروفیسور آلسن اخیراً خاطر نشان کرده است، پدر بولاداقا - نماینده قوییلای در دربار ایلخانی - ابتدا در خاندان چنگیز خان چنین سمتی داشت و خود بولاد نیز در زمان قوییلای رئیس باورچیان بود.<sup>۱۳</sup>

به علاوه این گونه اطلاعات مربوط به استعدادهای آشپزخانه ای رشیدالدین، تطبیق هویت او با شخصی به نام رشیدالدوله یهودی را تقویت می کند که ذیل نویسنده ابوالفرج از او به عنوان آشپز درگاه ایلخان گیخاتو (حکومت: ۹۵-۹۴/۱۲۹۱-۶۹۰) و نیز کسی که برای افزایش درآمد حکومت می کوشید، یاد می کند<sup>۱۴</sup>

اگر این تطبیق درست باشد، می توانیم گواهی مورخ مملوک قرن پانزدهم، بدرالدین العینی را که می گوید رشیدالدین در حدود ۳۰ سالگی (۱۲۷۷ م.) مسلمان شده بود، مورد تردید قرار دهیم. بیش تر این طور به نظر می رسد که او در فاصله ترک خدمت گیخاتو (که به دلیل وجود عواملی خارج از کنترل رشیدالدین، موفقیت آمیز نبود) و شروع دوره زندگی اش با غازان، مسلمان شده باشد. همین جا باید گفت که تقریباً به طور ثابت رشیدالدین در منابع مملوک، رشیدالدوله خوانده می شود (البته صفی در شرح حال غازان عموماً او را خواجه رشید می نامد.) این موضوع انعکاسی از مسلمان شدن رشیدالدین در زمانی نسبتاً متأخر است، زیرا لقب منتهی به «الدوله» در حکومت ایلخانی عموماً برای غیر مسلمانان به کار می رفت.<sup>۱۶</sup>

تا آن جا که من توانسته ام بفهمم، صفی تنها نویسنده مملوک است که به اصلاحات غازان یعنی موضوعی که رشیدالدین خود با تفصیل از آنها یاد کرده، اشاره می کند. نکات مهم در نوشته صفی از این قرار است:

« [غازان] توجه خود را به تنظیم سپاه معطوف داشت. از مرزها دفاع کرد، پادشاهی را حفظ کرد و از همه سو به دشمنان حمله کرد. او دستورات و فرمان هایی (الیرالیغ و الاحکام) را برای بازسازی زمین ها، جلوگیری از خونریزی و تقویت صاحبان حرف، تا آن جا که هم چون زمان خلفا و خوارزمشاهیان زیاد شوند و زمین مسکون گردد، صادر کرد.»<sup>۱۷</sup>

علیرغم این که گفته شد رشیدالدین سهم مهمی در تحولات دوره غازان ایفا کرده، جالب است یادآوری شود که در این منبع خاص نه در آغاز و نه در انجام اصلاحات از این موضوع یادی نشده است. البته ما می بایست تا اندازه ای در استناد کردن به مدرکی که کاملاً منفی است، محتاط باشیم. اما این گزارش شاید موجب بعضی تردیدها در باره تأثیر برجسته رشیدالدین بر سیاست اصلاحات شود.<sup>۱۸</sup> به علاوه زمینه ای که این اطلاعات در آن پیدا شده، قابل تفسیر و توضیح است. این موضوع شاید به بحث من ارتباطی نداشته باشد، اما به محور این کتاب<sup>۱۹</sup> مرتبط است. [و آن این که] این توضیحات بلافاصله پس از مطلبی درباره تعهد غازان به یاسا - و مجموع قانون مغولی منسوب به چنگیزخان - و چگونگی اجرای آن پس از پادشاه شدن وی، آورده شده است.

اخیراً در این باره در جای دیگری بحث کرده ام<sup>۱۹</sup>، بنابراین به این توضیح بسنده می کنم که تقویت یاسا و دیگر سنت های مغولی مرتبط با مسایل نظامی و توجه به مردم عادی (که به موفقیت حکومت منجر می شود) در این جا به عنوان یک مجموعه ارائه شده اند، که نشان دهنده جنبه های متفاوت سیاست یک فرمانروای جدی برای

کارآمد کردن حکومت مغول است. صفدی که حدود نیم قرن بعد از زمانی که گمان می‌رود این اصلاحات وضع شدند، کتابش را می‌نویسد، وجهه‌ای اسلامی در انگیزه‌ها برای این سیاست مشخص نکرده، و نیز - همان طور که دیدیم - وی از نقش رشیدالدین در تدوین این سیاست‌ها آگاهی نداشته است.

صفدی که آشکارا از معاصر خود العمری نقل قول می‌کند، یک قسمت اضافه بر متن نیز از اطلاعات مورد علاقه خود نقل می‌کند: [غازان] به مغولی و ترکی [المغولی و التترکیه] صحبت می‌کرد و فارسی می‌دانست، اما جز با خواجه رشید و امثال او از اعضای مقرب دربارش (اخصاً رضیهی) با کسی دیگر با این زبان صحبت نمی‌کرد. او بیش‌تر آن چه را که در نزد وی به عربی گفته می‌شد، می‌فهمید، اما غروری که ریشه در یاسای چنگیزخانی و خلوص مغولی داشت، اجازه نمی‌داد و نمود کنند آن را می‌فهمد. (تعظماً علی یا ساقی<sup>۲۲</sup> الجینگز خانیه المعرقه و مغولیة الخالصة)<sup>۲۱</sup>.

از این توضیح جالب درباره یاسا (که فقط گوشه‌ای از اطلاعات مربوط به قانون مغولی در شرح حال غازان است)<sup>۲۳</sup> که بگذریم، ما مدارک مهمی درباره زبان‌هایی که غازان صحبت می‌کرد،<sup>۲۳</sup> همراه با نشانه‌های بیش‌تری از مناسبات او با رشیدالدین در دست داریم. روشن است که غازان محفلی از محرمان فارسی‌گوی (عمدتاً گمنام) داشت که با آن‌ها به فارسی گفت و گو می‌کرد.<sup>۲۴</sup> متأسفانه منبع ما درباره موضوعاتی که در این مجمع مورد بحث قرار می‌گرفت، مسکوت است. من در پایان این مقاله در این مورد تأمل بیشتری خواهم کرد.

صفدی اشاره‌ای قطعی درباره روابط نزدیک میان رشیدالدین و غازان دارد: این رشیدالدین و پسرانش بودند که نظارت بر مجموعه مقبره‌های غازان در بیرون از تبریز را که مشتمل بر سه مدرسه، یک بیمارستان، یک مسجد جمعه، یک خانقاه، یک رصدخانه نجومی، کتابخانه‌ها و مهمانسراها بودند، در اختیار داشتند. درآمد وقفی مربوط به نگهداری این مجموعه نیم میلیون دینار در سال بود. مقدار قابل توجهی از این مبلغ را به ناظر می‌دادند که به خاطر حمایتی که می‌شد از پیش هم ثروتمند، مقتدر و صاحب نفوذ زیادی بود.<sup>۲۵</sup>

اطلاعات ارائه شده توسط صفدی، کلی است؛ هیچ یک از رویدادها مستند نیستند و مدارک، مربوط به یک دوره پنج ساله - احتمالاً از دست یابی رشیدالدین به وزارت در حدود ۱۲۹۸/۶۹۷ تا مرگ غازان در ۱۳۰۴/۷۰۳ - هستند. تا آن جاکه من می‌توانم بگویم نخستین بار رشیدالدین در وقایع‌نگاری‌های مملوک - در برابر مختصرنویسی زندگی‌نامه‌ای - در نیمه دوم سال ۱۳۰۰/۶۹۹ در تصرف دمشق توسط مغولان دیده می‌شود که پیروزی آن‌ها بر مملوکان در وادی‌الجزنذر (که به نام نبرد مجمع المروج نیز معروف است) نزدیک حمص را در پی داشت. نخستین یادی که از رشیدالدین می‌شود در ارتباط با تکاپوهای عالم مشهور شامی این تیمیه برای دیدار غازان است که به منظور شکایت از چپاول مردم بومی توسط مغولان بر خلاف وعده ایلخان، صورت می‌گرفت. اگرچه این تیمیه اجازه دیدار غازان را یافت، اما او نتوانست کاری از

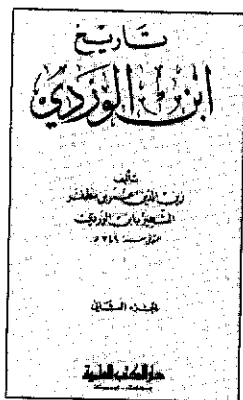
پیش ببرد و مجبور شد به یک درخواست کوچک‌تر رضایت دهد. در هر حال این تیمیه توانست درباره این موضوع با دو وزیر غازان - سعدالدین [ساوجی] و رشیدالدین - صحبت کند.<sup>۲۶</sup> این دو خیلی مؤثر نبودند؛ به او نصیحت کردند که موضوع را با مغولان مطرح نکند تا آن‌ها موقعیت را فراهم کنند. آن‌ها در عین حال افزودند که مغولان می‌بایست راضی باشند. این بدین معنا بود که آن‌ها غنایمی کافی به دست نیاورده بودند. سرانجام علیرغم قول سعدالدین و رشیدالدین، مغولان به غارت شهر و اطراف آن ادامه دادند.<sup>۲۷</sup> حقیقت این است که آن‌ها اگر هم می‌خواستند مغولان را مهار کنند، احتمالاً تأثیر بسیار اندکی در این زمینه داشتند.

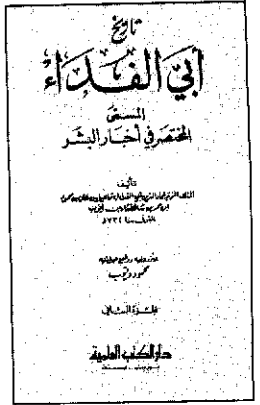
از دیدگاه مملوکان زندگانی رشیدالدین تا این زمان کاملاً مبهم بوده است و (بنابراین) عجیب نیست که او نخستین بار فقط با ورودش در بین اطرافیان غازان در سال ۱۳۰۰ م. در معرض توجه مورخان مملوک قرار بگیرد. همین طور دور از انتظار نیست که این مورخان تنها به عنوان وزیر، مشاور و پزشک (طیب یا مططب) به او اشاره می‌کنند و ذکری از فعالیت‌های علمی وی نمی‌کنند، زیرا

«سهم شیر، از تکاپویش در این عرصه پیش روی او بود.»

چنین برمی‌آید که رشیدالدین بار دیگر حدود دوازده سال بعد، در طی تلاش ناموفق مغولان برای گرفتن قلعه مرزی رجبه که سرآغاز یورش بزرگ مغول به داخل شام بود، در وقایع‌نگاری‌های مملوک ظاهر می‌شود. برای ارزیابی نقش او در این کار بهتر است، چگونگی ارائه صحنه جنگ در منابع فارسی به اختصار بازگو شود. رشیدالدین خود در این مورد کمکی نمی‌کند، زیرا بخش مربوط به سلطنت العجایتو در جامع التواریخ او تاکنون یافت نشده است.<sup>۲۸</sup> ما منبع معاصر دیگری یعنی تاریخ العجایتو اثر القاشانی را در اختیار داریم که در این مورد می‌نویسد: بعد از چند جنگ سنگین، مدافعان خواهان امان شدند - بدین معنا که حاضر به تسلیم در برابر تضمین سلامتشان شدند، خان پذیرفت و پس از تسلیم نمادین نیروهای مغول که با گرمای هوا مواجه شده بودند، بدون غذا و علوفه بازگشتند.<sup>۲۹</sup> یک روایت کوتاه‌شده از این ماجرا حدود صدسال بعد در تاریخ حافظ ابرو تکرار شده که البته در آن ذکری از مشکلاتی که مغولان با آن‌ها مواجه گردیدند، نشده است. از طرف دیگر این منبع متأخر اضافه می‌کند که در طی محاصره، فرستادگان مصر و شام پیشنهاد انقیاد آن بلاد را ارائه کردند؛<sup>۳۰</sup> فقط و صاف و به پیروی از او می‌خوانند از حضور رشیدالدین در صحنه، ابتدا در ارتباط با فرستادگان رجبه که در حبس او بودند و سپس وقتی که او به خان نصیحت کرد که پیشنهاد مصالحه محاصره‌شدگان را بپذیرد، یاد می‌کند.

منابع معاصر مملوک این موضوع را به شکل متفاوتی ارائه می‌کنند: نه تنها غذای کافی برای نیروهای مغول و اسبان‌شان وجود نداشت، بلکه هم‌چنین اردوی مغول در اثر بروز مرض متلاشی شد.<sup>۳۱</sup> بیش‌تر منابع مملوک قبول دارند که پیش از آن که العجایتو و نیروهایش بازگردند، نوعی اظهار اطاعت نمادین نسبت به او انجام شد. برخلاف منابع فارسی، به نوشته آن‌ها این تسلیم رسمی اما در واقع بی‌معنی، پس از مذاکره با مغولان بود که در جست و جوی یک راه آبرومندانانه با دور نمای اندکی از موفقیت، برای بیرون کشیدن





خودشان از عرصه‌ای پرهزینه و ناگوار بودند. در این جاست که رشیدالدین به صحنه بازمی‌گردد. به عنوان نمونه این کثیر می‌نویسد. این رشیدالدین بود که به مدافعان رجبه پیشنهاد کرد با هدایا و درخواست عفو نزد الجایتو بیایند و بدین ترتیب راه را برای بازگشت مغولان هموار کرد.<sup>۲۳</sup>

اما وقتی مطالعه منابع مملوک را پی می‌گیریم، درمی‌یابیم که مسئله عمق بیش تری دارد. صفدی در مدخل مربوط به چوپان، مرد قدرتمند حکومت ایلخانی در این زمان، می‌گوید که چوپان و رشیدالدین در مورد پیشنهاد مذکور برای پایان دادن به محاصره رجبه با همدیگر کار می‌کردند. دلیل اصلی که چوپان برای ترغیب رشیدالدین و سپس الجایتو در یافتن یک راه آبرومندانه برای پایان محاصره اقامه کرد این بود که ریختن خون مسلمانان در ماه رمضان نادرست است.<sup>۲۴</sup>

پیش از آن که با این نمونه اولیه درباره دین‌مداری چوپان دچار احساسات شویم، شایسته است به یک موضوع تکمیلی درباره نقش رشیدالدین در پایان یافتن این محاصره که توسط یک فرد دقیق و معاصر با این رویدادها یعنی ابن الدواداری ارائه شده، نگاه کنیم. حاکم مملوک رجبه بدرالدین بن الازکشی<sup>۲۵</sup> گفته بود که او به رشیدالدین و دیگر مأموران عالی‌رتبه مغول به علاوه یک‌آوازه‌خوان به نام نجمه‌خاتون که نفوذ بسیاری بر الجایتو داشت، رشوه داده است. آن‌طور که نقل شده این نجمه بود که الجایتو را - که در این جا به عنوان شخصی اهل عیش و نوش و نه جنگ‌نشان داده می‌شود - برای قبول تسلیم نمادین اهالی رجبه و سپس بازگشت متقاعد کرد.<sup>۲۶</sup> با این مدارک ما چه می‌توانیم بکنیم؟ نخست این که علیرغم این حقیقت که ابن الدواداری می‌گوید که او این اطلاعات را به طور مستقیم از بدرالدین حاکم - که بلافاصله پس از پایان محاصره با پدرش و دیگر مأموران مملوک در مأموریتی برای کسب اطلاع همراه بوده - شنیده است، ما اجازه داریم در این مورد تا حدودی شک کنیم، زیرا تمایل عمده ابن الدواداری برای حذف اسناد منابعش و تحریف مدارک در تحقیقات اخیر مشخص شده است.<sup>۲۷</sup> به هر حال ممکن است بدرالدین برای تسریع در انجام مذاکرات هدایایی برای رشیدالدین و دیگران فرستاده و این موضوع از سوی مملوکان به عنوان رشوه تعبیر شده باشد. این که حقیقتاً به چه میزان این مسئله بر رشیدالدین تأثیر گذاشته باشد، پرسشی است که هم چنان بی‌پاسخ باقی می‌ماند. به علاوه امکان دارد استدلالی که صفدی اظهار می‌کند بیش تر انعکاسی از توجیه ارائه شده توسط فرماندهان و مأموران دولت ایلخانی باشد که علاقه‌مند به پایان این محاصره مصیبت‌بار در اسرع وقت بودند. در هر حال به نظر می‌رسد تردید اندکی در این مورد باشد که مغولان بعضی مذاکرات با حاکم رجبه داشته‌اند که منجر به تسلیم نمادین او شده و بنابراین مغولان می‌توانستند بدون مواجهه بیش‌تر بازگردند. به همین منظور به نظر می‌رسد که رشیدالدین بنا به دلایلی که کاملاً روشن نیست نقش مشخصی در این مذاکرات داشته است. من با این که ممکن است به وادی حدس و گمان پا گذاشته باشم، مایل‌م اضافه کنم که ممکن است در این جا ما با انعکاسی از آغاز یک سازش میان رهبری مغول به

نماینده‌ی شخصیتی مانند چوپان و کارگزاران غیرنظامی مسلمان، هم‌چون رشیدالدین مواجه باشیم. البته این موضوعی است که می‌بایست به طور مستقل مورد مطالعه قرار گیرد.

سال‌های بعدی فعالیت‌های علمی و سیاسی رشیدالدین در منابع مملوک مورد توجه قرار نگرفته است. فقط در نیمه دوم سال ۷۱۷ ه.ق/ ۱۸-۱۳۱۷ م. ذکری از رشیدالدین می‌یابیم. مقریزی گزارش می‌دهد که تاجر برده، مجد سلامی<sup>۲۸</sup> از قلمرو ایلخانی به سلطان‌نشین مملوک وارد شد. او از جانب ابوسعید، علی‌شاه وزیر، چوپان و امرای عالی‌رتبه مغول (الامراء کبیر المغول) اجازه پی‌گیری موضوع صلح را داشت. سلامی با خود هدیه‌ای را از جانب رشیدالدین برای سلطان ناصر محمدبن قلاوون آورده بود.<sup>۲۹</sup>

به چند دلیل نام رشیدالدین در فهرست تصمیم‌گیرندگان ذکر نشده است؛ شاید این موضوع مربوط به دوره‌ای باشد که به طور موقت شغلی نداشت.<sup>۳۰</sup> این نخستین گام عملی به سوی آن چیزی بود که سرانجام به گسترش مذاکرات صلح میان مملوکان و مغولان منجر شد و سلامی در آن نقش مهمی ایفا کرد. همان‌طور که قبلاً گفته شد در این مورد که رشیدالدین همراه با دیگر کارگزاران عالی‌رتبه مسلمان حکومت ایلخانی در جمع سران مغول از صلح حمایت کرده باشد، تردید چندانی نیست؛ آن‌ها خیلی خوشحال بودند که ببینند بیش از نیم قرن، نزاع با مملوکان مسلمان به پایان می‌رسد. به هر حال رشیدالدین در این مذاکرات نقشی که مطمئناً می‌توانست با اهمیت باشد، ایفا نکرد، زیرا در همان زمان که مذاکرات انجام می‌شد، وی از دنیا رفت.

با این که منابع مملوک درباره رباخواری و برکناری اولیه رشیدالدین از مقامش پس از مرگ الجایتو و دوره کوتاه بازگشت مجدد او دچار آشفتگی هستند،<sup>۳۱</sup> چگونگی مرگ وی را به تفصیل گزارش کرده‌اند. تا آن جا که بر من معلوم شده است قدیمی‌ترین گزارش از محاکمه و اعدام او در شرح حال کوتاهی توسط ابن السوقایی (فوت ۷۲۶/۱۳۲۶) آورده شده که کمی پس از او در وقایع نگاری النویری (فوت ۷۳۲/۱۳۳۲)<sup>۳۲</sup> نیز دنبال شده است. محققان پیش‌تر حداقل بعضی از گزارش‌های مملوک را مورد توجه قرار داده‌اند و بدین ترتیب مقدار قابل توجهی از آن‌چه را در باره مرگ رشیدالدین می‌دانیم، در اختیار ما گذاشته‌اند. بنابراین ما می‌توانیم از توضیح و تفسیر بیش‌تر بهره‌ییم: رشیدالدین باعث مسموم شدن الجایتو شد و موضوع به چوپان کشیده شد. او اتهام را رد کرد و پرسید با توجه به این که موقعیت و قدرت خود وی متکی به سرنوشته حامیانش بوده، پس چه توجیهی برای این عمل وجود دارد. پزشک شخصی الجایتو فراخوانده شد و او بیان کرد که چگونه رشیدالدین عقیده جمعی همه پزشکان گردآمده برای بیماری الجایتو را برای تجویز یک ماده ملین تحت تأثیر قرار داده است. بر طبق شواهد نتیجه این تجویز، مرگ الجایتو بود. رشیدالدین که این گزارش را تأیید کرد بلافاصله اعدام شد؛ سرش به تبریز آورده شد و با این بانگ گردانده شد: «این سر یهودی است که سخن خدا را تفسیر داد، لعنت خدا بر او باد.»<sup>۳۳</sup>

به نظر می‌رسد این سخن، اشاره‌ای به نوشته‌های دینی رشیدالدین به ویژه تفسیر قرآن وی باشد. ابن حجر که در نیمه قرن

سکه درهم، دوره  
الجلایقو (۱۳۱۶ - ۱۳۰۴ م)



پانزدهم می‌نوشت، اظهار می‌کند که: او یک تفسیر قرآنی داشته که براساس روش فلسفی تألیف کرده بود و (بنابراین) متهم به الحاد شد.<sup>۴۴</sup> از آن جا که این عنوان برای اشاره به اسماعیلی‌گری استفاده می‌شد، به احتمال زیاد در این جا فارغ از جنبه بدعت‌گزاری و بیشتر درباره شخصی که از اجماع منحرف شده مورد استفاده قرار گرفته است.<sup>۴۵</sup> در این

زمینه داستانی را که صفدی از شخصی به نام اربیلی، احتمالاً العزحسین الاربیلی المططبیب که مهاجری از قلمرو ایلخانی بود، نقل کرده، ذکر می‌کنیم.<sup>۴۶</sup> او داستان شخصی به نام شیخ تاج‌الدین افضل تبریزی را می‌گوید که درسفیری زیارتی درسال (۱۳۱۹/۷۱۸) به دمشق آمده بود. افضل با یهودی خواندن رشیدالدین و متهم کردن او به تغییر کلام خدا - شاید بدین معنی که رشیدالدین تفسیری بسیارآزاد از قرآن انجام داده بود - وی را لکه‌دار کرده بود. نیاز به گفتن نیست که رشیدالدین شخصیتی ماهر بود و افضلی می‌بایست تا زمانی که وزیر برقرار بود و چیزی به او می‌بخشید، مخفی کاری می‌کرد.<sup>۴۷</sup> از این نمونه‌ها روشن می‌شود که ریشه‌های یهودی رشیدالدین و افق‌های فکری وسیع وی، او را هدفی مناسب برای کسانی می‌ساخت که قصد افترا زدن به وی را داشتند. آثار دینی او اگرچه تا اندازه‌ای برای رفع شبهات درباره درست دینی او متقاعد کننده است،<sup>۴۸</sup> با این حال، به نظر می‌رسد رسد سکت کردن کسانی که خواهان بدنام کردن او بودند، مؤثر نبوده است.

درحالی که منابع مملوک از کوشش‌هایی که در حکومت ایلخانی برای زیر سؤال بردن ایمان اسلامی رشیدالدین صورت می‌گرفت، آگاه بودند، خودشان عموماً عقاید مثبتی درباره درست دینی وی و تمایل به پذیرش اعتقاد او اظهار می‌دارند: اعتدال (حلم) فروتنی و بخشندگی او ستوده شده است. او بناهای مذهبی بسیاری در تبریز ساخت و سخاوتمندانه به دانشمندان و مردان دین بخشش می‌کرد.<sup>۴۹</sup>

گفته شده که او نیک‌خواهانه (بُئزیه) با مسلمانان رفتار می‌کرد و در همه وقت به آن‌ها خدمت می‌نمود.<sup>۵۰</sup> این بدین معناست که وی از آن‌ها دفاع می‌کرد و برای حفظ خون مسلمین<sup>۵۱</sup>، برای مثال در مورد رجب‌ان طوره که صفدی خاطر نشان کرده،<sup>۵۲</sup> می‌کوشید. باین همه در ستایش از تلاش‌های رشیدالدین برای ترقی وضع رعایای مسلمان قلمرو ایلخانی نمی‌توان بیش از این جلورفت. بعید است او که حدود دو دهه به عنوان وزیر خان‌ها دوام آورده بود، در مقام گردآورنده

مالیات با مدارا رفتار کرده باشد. علیرغم وجود بعضی اطلاعات جالب و منحصر به فرد درباره زندگانی و تکاپوهای عقلی رشیدالدین در منابع مملوک، به طور عموم شواهد موجود در آن‌ها تا اندازه‌ای ناقص هستند.

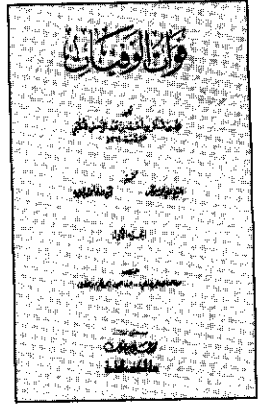
چنانچه ما مجبور باشیم فقط به آثار عربی تألیف شده در شام و مصر مملوک تکیه کنیم برداشتی ناهمگون با جزئیات بسیار اندک درباره زندگانی او به دست خواهیم آورد. از طرف دیگر حداقل در دو مورد - تصرف دمشق توسط مغولان و حمله آن‌ها به رجب - مورخان مملوک در واقع تنها منبع برای شناخت نقش رشیدالدین هستند. به هر حال این موضوع نباید ما را متعجب کند، زیرا فعالیت‌های او در این جا در معرض توجه مستقیم نویسندگان مملوک قرار داشته است. به خصوص نویسنده‌ای چون صفدی در شرح حال غازان اطلاعاتی را برای ما فراهم آورده که به نحو قابل توجهی دانش ما درباره قلمرو فکری درباره مغول در طی دوره مورد بحث را افزایش می‌دهد. این‌ها نه تنها تأییدی بیرونی درباره مناسبات نزدیک میان غازان و رشیدالدین به ما می‌دهند، بلکه درمی‌یابیم که رشیدالدین استادی با سابقه در علوم عقلی بوده است. غازان تمایلی طبیعی همراه با علاقه به این موضوعات ابراز می‌کرد، اگرچه مشخص نیست که او کوششی واقعی برای مطالعه درباره آن‌ها و افزودن برفهم خود به خرج داده باشد. ما هم چنین درمی‌یابیم که خان اطرافیانی به سرکردگی رشیدالدین در دربار داشت که با آن‌ها به فارسی سخن می‌گفت. درباره آن چه که ما از علایق فکری غازان فهمیده ایم، به نظر می‌رسد که مختص به علوم عقلی نیست، بلکه علوم دینی اسلامی به علاوه تاریخ و سنت مغولی نیز پایه گفت و گوهای زنده میان خان و کارگزاران غیرنظامی او را تشکیل می‌داده است. این وضع زمینه و شاید بخشی از انگیزه برای فعالیت هنری، فرهنگی و فکری گسترده در دوره متأخر ایلخانی بود.

\* این مقاله ترجمه‌ای است از:

AMITAI - PREISS, REUVEN, New Material Form The Mamluk Sources For The Biography Of Rashid al Din, in The: Raby, Julian and Fitzherbert, Tereza (Ediors), The Court of Ilkhans (1290-1340), NewYork, Oxford University Press, 1996, pp23-37.

## تذکره

تذکره رشیدالدین  
تألیف: رشیدالدین  
مطبع: تهران  
سال: ۱۳۷۴ - ۱۳۷۳  
مطبع: نشر اساطیر  
تذکره رشیدالدین  
تألیف: رشیدالدین  
مطبع: تهران  
سال: ۱۳۷۴ - ۱۳۷۳  
مطبع: نشر اساطیر



\*\*\* مایلم از دکتر دیوید مورگان به خاطر این که بعضی مطالعات جدید خود درباره رشیدالدین را که هنوز منتشر نشده، از سر لطف در اختیارم گذاشت و نیز به جهت توضیحی که درباره مقاله من در کنفرانس ارائه داد، سیاستگزاری کنم.

\*\*\* منظور کتابی است که این مقاله در آن چاپ شده و در فوق مشخصات آن آمده است.

پی نوشت‌ها:

استفاده عمومی از لقب رشیدالدوله برای رشیدالدین فضل‌الله، همچنین به مقاله هنینگ منتشر شده توسط موسسات و کلیوز (۱۹۵۲)، ۴۸۰، یادداشت شماره ۶۲ نگاه کنید.

۱۷- صفدی، وافی (غیرچاپی)، ۶۱۸، اعیان (غیرچاپی) ۴۸. جالب است که از حکومت خوارزمشاهیان با افسوس و دل‌تنگی یاد می‌شود. از پروفیسور شرون به خاطر اظهار عقیده‌اش در مورد ترجمه این قسمت متشکرم.

۱۸- مقایسه شود با: پتروفسکی (۱۹۶۸)، ۴۹۳، مورگان (۱۹۸۸)، ۷۶؛ مورگان (۱۹۹۴)، ۴۴۳؛ آلسن (۱۹۹۴)، ۶۷.

۱۹- بنگرید به: آمیتای - پریس (۱۹۹۶).

۲۰- در متن: یاساق؛ این شکل به مغولی نزدیک است.

۲۱- صفدی، وافی (غیرچاپی)، ۶۱۸؛ اعیان (غیرچاپی)، ۳b (با تغییرات اندک)؛ هم چنین در این حجر (۱۹۶۶)، جلد سوم، ۲۹۲.

۲۲- بنگرید به: آمیتای - پریس (۱۹۹۶).

۲۳- برطبق نوشته رشیدالدین (۱۹۵۷)، ۳۷۹ (= رشیدالدین (۱۹۴۰)، ۱۷۱)، غازان علاوه بر مغولی، مقداری عربی، فارسی، هندی، کشمیری، تبتی، ختایی، فرنگی، و دیگر زبان‌ها را می‌دانست. برای بحثی در مورد مقایسه این مدرک با آن چه صفدی آورده، نگاه کنید به: آمیتای - پریس (۱۹۹۶)، یادداشت شماره ۱۸.

۲۴- شاید این الدواداری (۱۹۶۰)، ۳۲ اشاره به تعدادی از این افراد محرم دارد، آن‌جا که از اشراف دولت غازان (اعیان دولت الملک غازان) یاد می‌کند که در سفر غازان به شام در سال ۱۳۰۰/۶۹۹ او را همراهی می‌کردند: علاوه بر دو وزیر، شریف قطب‌الدین ناظر خزانه، صدرالدین کاتب، نجیب کحال یهودی، شیخ الشیوخ نظام‌الدین محمود، اصیل‌الدین بن نصیرالدین توسی ناظر اوقاف هم در آن‌جا حضور داشتند.

۲۵- صفدی، وافی (غیرچاپی)، ۶۵۸؛ اعیان (غیرچاپی)، ۲ a-b.

۲۶- ذهبی (غیرچاپی)، ۱۲۷b او را رشید یهودی مشاور خاندان حاکم (الرشید الیهودی مشیرالدوله) نامی نامد.

۲۷- همان؛ مقایسه شود با ترجمه سمگی (Somogyi) (۱۹۴۸)، ۷۱-۳۷۰. ذهبی در ادامه (۱۳۰- ۱۲۹b)؛ ترجمه سمگی (۸-۳۷۷) گزارش خود این تیمه را از چگونگی دیدار با غازان، فرمانده کل ختلو شاه (قتل‌شاه)، سعدالدین و رشیدالدوله طیب و دیگر مسلمانان خدمتگزار مغولان نقل می‌کند، اما توضیحی درباره مذاکره‌اش با دو وزیر نمی‌دهد. گزارش مشابهی در این الدواداری (۱۹۶۰)، ۳۲ وجود دارد که از مورخ مشهور بیرزالی که بیانات این تیمه را یادداشت کرده، نقل شده است؛ مشابه بیرزالی در وقایع نامه بدون نامی که توسط زتراشتین (۱۹۱۹)، ۷۶، تصحیح شده، نیز نقل شده است. این داستان، اغلب به طور خلاصه در دیگر منابع مملوک، که به خاطر رعایت اختصار در این‌جا فهرست‌شان را نیاورده‌ام، نیز یافت می‌شود.

۲۸- درباره این موضوع بنگرید به بارتولد (۱۹۷۷)، ۴۷؛ یان (۱۹۶۴)، ۱۱۹ یادداشت شماره ۱۱۴؛ مورگان (غیرچاپی).

۲۹- قاشانی (۱۹۶۹)، ۱۴۳.

۳۰- حافظ ابرو (۱۹۷۱)، ۱۰۴؛ ترجمه بیانی (۱۹۳۶) ۵-۳۴. مستوفی (۳-۱۹۱۰)، جلد ۱، ۵۹۸ (ترجمه، جلد دوم، ۱۴۸) حتی گزارش موجزتری می‌دهد.

۳۱- وصاف (۶۰-۱۹۵۹)، ۵۵۶؛ میرخواند (۱-۱۹۶۰) جلد پنجم، ۴۶۷. وصاف از او با عنوان خواجه جهان رشیدالحق والدین یاد می‌کند.

۳۲- برای نمونه بنگرید به: ابوالفدا، (۷۰-۱۸۶۹)، جلد چهارم، ۷۲؛ ترجمه هولت (۱۹۸۳)، ۳-۶۲.

۳۳- ابن کثیر (۱۹۷۷)، XIV، ۶۶؛ روایتی اندکی مفصل‌تر در مفضل (۲۸-۱۹۱۹)، ۷۳۱ یافت می‌شود.

۱- برای نمونه نگاه کنید به مقدمه بویل (۱۹۷۱)، ۶؛ ون اس (۱۹۸۱)، ۲.

۲- صفدی، وافی (غیرچاپی) ۶۵b - ۶۰b - این مدخل در ذیل مدخل: محمود بن ارغون المغولی الجینگز خانی است که در آراء آن «غازان المغولی» در حاشیه آمده است. محمود نام اسلامی بود که غازان پس از تغییر دین به آن خوانده شد. بیش تر اطلاعات مربوط به رشیدالدین در مدخل غازان در اثر کوچک‌تر صفدی درباره معاصرانش یافت می‌شود. صفدی، اعیان (غیرچاپی)، ۷b - ۳b. برای مقایسه شرح حال غازان در دو کتاب نگاه کنید به آمیتای پریس (۱۹۹۶) به ویژه یادداشت شماره ۵. برای رابطه میان این دو کتاب بنگرید به: لیتل (۱۹۷۹)، ۲۱۰-۱۹۰.

۳- اصفهانی در ۵/۷۲۵-۱۳۲۴ در دمشق تدریس می‌کرد. درباره او بنگرید به: لچ (۱۹۶۸)، ۴-۳۲.

۴- بنگرید به مورگان (۱۹۸۲)، ۲۱-۱۱۸.

۵- صفدی، وافی (غیرچاپی)، ۶۱۸b-۶۱۸؛ اعیان (غیرچاپی)، ۴a.

۶- بنگرید به رشیدالدین (۱۸۳۶)، LXXI؛ یان (۱۹۶۴)، ۲۲-۱۱۳؛ مورگان (۱۹۹۴) ۴۴۳.

۷- برطبق نوشته لیتل (۱۹۷۶) ۴-۲۰۳ در واقع همه اطلاعاتی که صفدی از العمری گرفته به طور شفاهی انتقال یافته نه از طریق آثار مکتوب بعدی العمری.

۸- در متن خداینده، یکی دیگر از نام‌های الجایتو آمده است، درباره وجه تسمیه نام‌های این فرمانروا بنگرید به: بویل (۱۹۶۸)، ۳۹۸.

۹- العمری اضافه می‌کند که رشیدالدین با گفتن این که اسکندر بزرگ چنین میلفی را برای نوشتن یک کتاب به ارسطو داده بود و شما کسی نیستید که راضی شوید پایین تر از اسکندر باشد، او را به پرداخت یک میلیون دینار ترغیب کرد.

۱۰- العمری در لچ (۱۹۶۸)، ۱۱۵ (متن عربی) ۱۶۸ (ترجمه). مقایسه شود با رشیدالدین، ترجمه کاتمر (۱۸۳۶)، XVIII، بلوشه (۱۹۱۰)، ۱۳۴.

۱۱- علاوه بر آن‌ها که شامل مدرکی از خود رشیدالدین نیز می‌شود و یان در مقاله مذکور در یادداشت شماره ۶ آورده، بنگرید به گزارش القاشانی نقل از بلوشه (۱۹۱۰)، ۱۳۴. یک منبع متأخر مملوک، العینی (فوت ۱۴۵۱) [غیرچاپی، b3222] روایت دیگری از داستان اصفهانی به دست می‌دهد که به روایت یافت شده در العمری نزدیک‌تر است؛ متن آن در العزاوی (۱۹۳۵)، ۴۵۶ بازسازی شده است.

۱۲- صفدی، وافی (غیرچاپی)، ۶۱۸b-۶۱۸؛ اعیان (غیرچاپی)، ۴۸b-۴۸؛ مایلم از دکتر میرام، برآشربه خاطر کمک به ترجمه این صفحات تشکر کنم.

۱۳- آلسن (۱۹۹۴)، ۵-۶۴: همچنین بنگرید به مقاله پروفیسور آلسن در این کتاب.

۱۴- بوگ (۱۹۳۲)، ۴۹۶ به نظر می‌رسد این تعیین هویت نخستین بار از سوی فیشل (۱۹۳۷)، ۱۲۳-۱۱۹ پیشنهاد شده باشد. هم چنین بنگرید به نتزر (۱۹۹۴)، ۱۲۵ که شواهد دیگری از منابع فارسی را اقامه می‌کند که براساس آن‌ها رشیدالدین در طی سلطنت گیخاتو به فعالیت‌های اقتصادی مشغول بوده است.

۱۵- عینی، عقد (غیرچاپی)، ۲۲۲b. نقل از عززوی (۱۹۳۵)، ۴۵۵. منبع عینی مشخص نیست.

۱۶- بنگرید به توضیحات فیشل (۱۹۳۷)، ۱۲۲؛ نتزر (۱۹۹۴)، ۳-۱۲۱. در زمینه

- ۴۹- اگرچه این موضوع در نظرات اظهار شده توسط ابن کثیر (۱۹۷۷)، جلد چهاردهم، ۸۷ که از آن مسلمانان قلمرو ایلخانی یا خود مؤلف است، آشکار نیست.
- ۵۰- نگاه کنید به صفدی، اعیان (۱۹۹۰)، جلد دوم، ۳۳۷؛ ابن حجر (۱۹۶۶)، جلد سوم، ۳۱۴ اطلاعات مشابهی دارد.
- ۵۱- صفدی، اعیان (۱۹۹۰)، جلد دوم، ۳۳۷.
- ۵۲- ابن حجر (۱۹۶۶)، جلد سوم، ۳۱۴.
- ۵۳- صفدی، اعیان (۱۹۹۰)، جلد دوم، ۳۳۷.

کتابشناسی:

Abu'l-Fida' (1869-70)

Abu l-Fida, *Mukhtasar fi ta'rikh al-bashar*, Istanbul, 1286.1869-70.

Allsen (1994)

Allsen, T., Two Rural Brokers of Medieval Eurasia: Bolad Aqa and Marco Polo, in eds M.Gervers and W.Schlepp. *Nomadic Diplomacy, Destruction and Religion from the Pacific to the Adriatic*, *Toronto Studies in Central and Inner Asia*, I, Toronto, 1994, pp.63-78.

Amitai-Preiss (1992)

Amitai-Preiss, R., Mamluk Perceptions of the Mongol-Frankish Rapprochement, *Mediterranean Historical Review*, 7, 1992, pp.50-65.

Amitai-Preiss (1996)

Amitai-Preiss, R., Ghazan, Islam and Mongol Tradition: A View from the Mamluk Sultanate, *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*. 99, 1996, pp. 1-10.

al-'Aini, Badr (unpublished)

al- Aini *Tarikh al-badr fi awcsaf ahl al-'asr*, London, British Library, MS.Add. 22, 360.

al-'Aini, Iqd (unpublished)

al- Aini, *Iqd al-juman*, Istanbul, Topkapi Palace Library, MS.Ahmet III 2912.

al-'Azzawi (1935)

al- Azzawi, A., *Tarikh al-iraq baina ihtilalain*, I, Baghdad, 1935.

Barthold (1977)

Barthold, W., *Turkestan Down to the Mongol Invasion*, London, 1977. 4th edition.

Bayani (1936)

- ۳۴- صفدی، وافی (۱۹۸۱)، ۲۲۱. مؤلف نخست به رشیدالدین با عنوان وزیر و بدون ذکر نامش اشاره می‌کند. اما بعداً در همان صفحه می‌نویسد: الرشید الوزیر.
- ۳۵- تلفظ این اسم در منابع فارسی چنین است: و صاف (۶۰-۱۹۵۹)، ۵۵۵: اورکشی؛ قاشانی (۱۹۶۹)، ۱۴۳: اورکشی، که نقطه متمایز کننده روی «ر» حذف شده. منابع عربی به طور ثابت نام را بدون «واو» می‌آورند. برای نمونه بنگرید به: صفدی، اعیان (۱۹۹۰)، جلد ۳، ۲۹۰ که یک مدخل مختصر به این شخصیت اختصاص داده است.
- ۳۶- ابن الدواداری (۱۹۶۰) ۲-۲۶۱. ذکر رشوه‌گیری رشیدالدین (بدون داستان آوازه‌خواری) در این کثیر (۱۹۷۷)، جلد ۱۴، ۸۷ (نیمه دوم سال ۷۱۸، در ذکر مرگ رشیدالدین) نیز یافت می‌شود.
- ۳۷- بنگرید به هرمان (۱۹۷۰)، ۷۹، ۸۴، ۱۹۴؛ گراف (۱۹۹۰)، آمیتای - پریس (۱۹۹۲) ۶۲-۶۳.
- ۳۸- در مورد این بازگان بین المللی که نقشی مهم در حل نزاع مملوک - ایلخانی داشت، بنگرید به: ایروین (۱۹۸۶)، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳. یادداشت شماره ۴۵.
- ۳۹- مقریزی (۵۸-۱۹۴۱) ۱۷۵۷؛ نقل از کاترمر، رشیدالدین (۱۸۳۶)، xxxiv.
- ۴۰- بویل (۱۹۶۳)، ۴۰۷.
- ۴۱- بیش تر منابع مملوک حتی متذکر نشده‌اند که بعد از مرگ الجایتو، رشیدالدین دوره‌ای کوتاه بدون پست و مقام گذرانده است. یعنی، بدر (غیرچاپی) ۸ a- ۷b گزارش می‌کند که او از کار برکنار شد، اما اشاره‌ای به این که او دوباره به کار گماشته شد، نمی‌کند.
- ۴۲- ابن سقایی (۱۹۷۴) ۴-۱۸۳؛ که به نظر می‌رسد از آن جا به صفدی، اعیان (۱۹۹۰)، جلد دوم، ۳۳۷ و از طریق او به ابن حجر (۱۹۶۶)، جلد سوم، ۳۱۵ رسیده است. قدیمی‌ترین روایت در وقایع‌نگاری‌های مملوک که من یافته‌ام در نویری (غیرچاپی)، ۸ a- ۲۰۵ b- ۲۰۴ است. روایتی کوتاه در عینی، بدر (غیرچاپی)، ۸ a- ۷b یافت می‌شود. ترجمه عبارات ابن سقایی در کاترمر، رشیدالدین (۱۸۳۶)، xlii-xliii یافت می‌شود. مشخص نیست که آیا ابن سقایی مآخذ گزارش نویری بوده یا آن‌ها هر دو مآخذ مشترکی داشته‌اند.
- ۴۳- مقایسه کنید با ترجمه این جمله در بویل (۱۹۶۸)، ۴۰۷. که مطلب نویری را از طریق دسون (۵-۱۸۳۴)، جلد ۴، ۱۱، ۴ نقل می‌کند. برای تفسیر جدید دیگری از مرگ رشیدالدین براساس منابع مملوک نگاه کنید به بویل (۱۹۷۱)، ۵. مقایسه کنید با اشپولر (۱۹۸۵) ۱۰۱-که گزارش مختصری تنها از قول منابع فارسی ارائه می‌دهد.
- ۴۴- ابن حجر (۱۹۶۶)، جلد سوم، ۳۱۵؛ مقایسه کنید با صفدی، اعیان (۱۹۹۰)، جلد دوم، ۳۳۷. او یک تفسیر از قرآن نوشت و فلسفه [یعنی تفکر نظری] را در آن وارد کرد. ابن حجر در همان جاسخنی را که در هنگام گرداندن سر رشیدالدین گفته می‌شد نقل می‌کند: این سر یهودی ملحد است (منحرف و نه الزاماً اسماعیلی). انعکاسی از این مطلب در ابن کثیر (۱۹۷۷)، جلد چهاردهم، ۸۷ یافت می‌شود.
- ۴۵- نگاه کنید به بحث مربوط به این موضوع در لوییس (۱۹۹۳)، ۲۸۷.
- ۴۶- درباره این شخصیت که در سال ۱۳۲۶/۷۲۶ در دمشق درگذشت، نگاه کنید به مقدمه برلج (۱۹۶۸)، ۲۹ (در آنجا او اریبلی نامیده شده). صفدی، وافی (غیرچاپی)، ۶۲b او در شرح حال غازان یاد می‌کند در حالی که العمری (لج [۱۹۶۸]) متن عربی، ۷۷-۷۵) چند بار از او اطلاعاتی درباره خان نشین جغتایی نقل می‌کند. لقب المططلب می‌تواند به معنی کسی که در پزشکی مهارت داشته، ترجمه شود.
- ۴۷- صفدی، اعیان (۱۹۹۰)، جلد دوم، ۳۳۷. ابن حجر (۱۹۶۶)، جلد سوم، ۳۱۶. افتراهای افطی بر صدر رشیدالدین را به نقل از ذهبی ذکر می‌کند.
- ۴۸- نگاه کنید به: مورگان (۱۹۹۴)، ۴۴۳.

## کتاب‌الاجوادث

تأليف: ابن العسکري

تتمت الطباعة في المطبعات الخيرية في القاهرة  
تحت إشراف: محمد عبد الحاميد

مطبعة الخيرية

مطبعة الخيرية - القاهرة





- Umar al-Jari** (1960)  
Umar al-Jari, *Kanz al-durar wa-jami 'al-ghurar*, IX, Dar al-Farabi, Cairo, 1960.
- Hajar** (1966)  
Hajar al-Asqalani, *al-Durar al-Kamina fi a yan al-mia al-thamina*, Cairo, 1966
- Ibn Kathir** (1977)  
Ibn Kathir, *al-Bidaya wa l-mihaya*, repr., Beirut, 1977.
- Ibn al-Suqa'i** (1974)  
Ibn al-Suqa'il, *tah kitab wafayat al - a yan*. ed. and. tr. J. sublet, Damascus, 1974.
- Irwin** (1986)  
Irwin, R., *The Middle East in the Middle Ages: The Early Mamluk Sultanate 1250 - 1382*. London, 1986.
- Jahn** (1964)  
Jahn, K., *The Still Missing Works of Rashid al Din*, *Central Asiatic Journal*, 9, 196 + pp. 113-22.
- Lech** (1968)  
Lech, K., *Das Mongolische Weltreich: al - Umari sts Darstellung der mongolischen Reich in seine Work Masalik al - absar Fimamalik al - amsar*, Wiesbaden, 1968.
- Lewis** (1993)  
Lewis, B., *The Significance of Heresy in Islam: B. Lewis, Islam in History*, Chicago & L.a Salle, 1993. pp. 275-93 2nd edition.
- Little** (1976)  
Little, D. P., *Al-Safadi as Biographer of his Contemporaries*, ed. D.P. Little, *Essays on Islamic Civilization Presented to Niyazi-Berkes*, Leiden, 1976. pp. 190-210.
- al-Maqrizi** (1941-58)  
al-Maqrizi, *kitab al-suluk*, II, ed. M.M. Ziyada, Cairo, 1941- 58.
- Mirkhwand** (1960-61)  
Mirkhwand, *Raudat al-safa*, Teheran, s1339/1960-1.
- Morgan** (1982)  
Morgan, K., *Chronique des rois mongols en Iran*, Paris, 1936.
- Blochet** (1910)  
Blochet, E., *Introduction a l'histoire des Mongols*, Leiden, 1910.
- Boyle** (1968)  
Boyle, J.A., *Dynastic and Political History of the Il-Khans*, ed. J.A. Boyle, *Cambridge History of Iran*, v, Cambridge, 1968, pp.303-421.
- Boyle** (1971)  
Boyle, J.A., *The Successors of Genghis Khan*, New York & London, 1971.
- Budge** (1932)  
Budge, E., A.W., *The Chronography of Gregory Abul-Faraj 1225-1286*, London. 1932.
- al-Dhahabi (unpublished)**  
al-Dhahabi, *Tarikh al-islam*, London, British Library, MS.or.1540.
- D'Ohsson** (1834-5)  
D Ohsson, A.C.M., *Histoire des Mongols*, The Hague & Amsterdam, 1834-5.
- Fischel** (1937)  
Fischel, W.J., *Jews in the Economic and Political Life of Mediawal Islam*, London, 1937.
- Graf** (1990)  
Graf, G., *Die Epitome der Universalchronik Ibn al-Datcadaris im Verhlltnis zur Langfassung*, Berlin, 1990.
- Haarmann** (1970)  
Haarmann, U., *Quellenstudien zur frhen Mamlukenzeit*, Freiburg, 1970.
- Hafiz-i Abru** (1971)  
Hafiz-i Abr', *Dhail-ijami 'al-ltawarikh*, ed. Kh. Bayani, Tehran, s1350/1971. 2nd edition.
- Holt** (1983)  
Holt, P.M., *The Memoirs of a Syrian Prince*, Wiesbaden, 1983.

**Rashid al-Din (1940)**

Rashid al-Din, Ta rikh-i mubarak-i ghazani: dastan-i ghazan khan, ed.K.Jahn, London, 1940.

**Rashid al-Din (1957)**

Rashid al-Din, Jami al-tawarikh, III, ed. A. Alizadah, Baku, 1957.

**al-Safadi, A'yan (1990)**

al-Safadi, A yan al- asr wa-a wan al-nasr, ed.F.Sezgin, Frankfurt a.M., 1990.

**al-Safadi, A'yan****(unpublished)**

al-Safadi, A yan al- asr wa-a wan al-nasr, Istanbul, S'leymaniye Library, Ms. Aya Sofya 2968.

**al-Safadi, Wafi (1981)**

al-Safadi, al-Wafi bi l-wafayat, XI, ed. Sukri Faisal, Wiesbaden, 1981.

**al-Safadi, Wafi****(unpublished)**

al-Safadi, al-Wafi bi l-wafayat, Istanbul, Topkapi Palace Library, MS. Ahmet III 2920/25.

**Somogyi (1948)**

Somogyi, J., Adh-Dhahabi's Record of the Destruction of Damascus by the Mongols in 699-700/1299-1301. eds S. L. winger and J.Somogyi, Ignace Goldziher Memorial Volume, I, Budapest, 1984, pp.353-86.

**Spuler (1985)**

Spuler, B., Die Mongolen in Iran, Leiden, 1985. 4th edition.

**Van Ess (1981)**

Van Ess, J., Der Wesir und seine Gelehrten. Zu Inhalt und Entstehungsgeschichte der theologischen Schriften des Rasduddin Fazlullah (ges. 718/1318) wiesbaden, 1981

**Wassaf (1959-60)**

Wassaf, Ta rikh-i Wassaf (= Tajziyat al-amsar wa-tazjiyat al-a sar), repr., Tehran, S 1338/1959-60 of Bombay edn., AH 1269/ 1852-3.

**Zettersteen (1919)**

Zettersteen, K.V., Beitr ge Zur Geschichte der Mamlukensultane, Leiden, 1919.

**Morgan, D., Persian Historians and the Mongols (1968)**

Morgan, D., Medieval Historical Writing in the Islamic and Islamic Worlds, London, 1982, pp. 109-2

**Morgan (1988)**

Morgan, D., Medieval Persia 1040-1797, London, 1988.

**Morgan (1994)**

Morgan, D., Rashid al-Din Tabib., EI, VIII, pp.443-4

**Morgan (unpublished)**

Morgan, D., Rashid al-Din and Ghazan Khan , unpublished.

**Mostaert & Cleaves (1952)**

Mostaert, A. and Cleaves, F.W., Trois documents mongols des archives secretes vaticanes, Harvard Journal of Asiatic. Studies, 15, 1952, pp. 419-506.

**Mufaddal (1919-28)**

Mufaddal ibn Abil-Fadail, al-Nahjil - sadid, ed. and tr. E.Bloch, Histoire des sultans mamlouks Patrologia Orientalia, XII, XIV, XXPP. 1919, 1920, 1928. [Consecutive pagination used.]

**Mustawfi (1913)**

Mustawfi al-Qazwini, Hamdallah, Tarikh-i guzida, ed.E.G Browne, London, 1910-13.

**Netzer (1994)**

Netzer, A., Rashid al-Din and his Jewish Background , eds S. Shaked and A. Netzer, Irano-Judaica III, Jerusalem, 1994, pp.118-26.

**al-Nuwairi (unpublished)**

al-Nuwairi, Nihayat al-arab, MS. Leiden Codex 2m.

**Petrushevsky (1968)**

Petrushevsky, I.P., The Socio-economic Condition of Iran under the Il-Khans , ed. J.A. Boyle, Cambridge History of Iran, V, pp. 483-537.

**al-Qashani (1969)**

al-Qashani, Ta rikh-i Uljaytu, ed. M. Hambly, Teheran, 1969.

**Rashid al-din (1836)**

Raschid-Eldin, Histoire des Mongols de la Perse ecrite en Persan par Raschid-Eldin, ed. and tr. E. Quatremere, Paris, 1836.